

شده است. این کتاب در ابتدا به زبان انگلیسی، با عنوان Globalization on Trial (The Human Condition and the Information Civilization) تألیف شد و سپس توسط عبدالحسین آذرنگ به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات آگاه در سال ۱۳۸۰ در تهران منتشر شده است.

تلفی و رویکرد مندرج در این کتاب در واقع بیانگر رویکرد بسیاری از روشنفکران نسبت به پدیده جهانی شدن است. این مقاله به بهانه نقد و بررسی کتاب مذکور، خواهان نقد و بررسی نحوه دریافت و تلفی رایج نسبت به آن پدیده‌ی است که به پدیده جهانی شدن موسوم گشته است. در اینجا ابتدا محتوا و ادعاهای اصلی کتاب را در پنج محور خلاصه و بیان کرده سپس به نقد و بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱- پدیده جهانی شدن

ابتدا ببینیم که منظور نویسنده محترم از "پدیده جهانی شدن" چیست؟ مراد وی از این پدیده، عمدتاً شکل‌گیری شبکه گسترده جهانی برای مبادله اطلاعات است. آقای

پدیده جهانی شدن

(وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی)

دکتر فرهنگ رجایی

نقدی بر کتاب:

پدیده جهانی شدن

(وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی)

مقدمه

اخیراً کتابی از آقای دکتر فرهنگ رجایی، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل با عنوان "پدیده جهانی شدن (وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی)" منتشر

اقتصادی، عمده‌ترین عامل شکل‌گیری پدیده جهانی شدن، انقلاب اطلاعاتی، یعنی اختراع اینترنت است:

انقلاب اطلاعاتی پیش‌قراول

عصر تازه‌ای است. (ص ۳۵)

از نظر او، اهمیت انقلاب اطلاعاتی و شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات تا حدی است که می‌توان این پدیده را هم سنگ انقلاب کشاورزی و انقلاب صنعتی تلقی کرد. (صص ۱۲ و ۱۳) به اعتقاد نامبرده، در شرایط جدید و با شکل‌گیری انقلاب اطلاعاتی، که شرایط پدیده جهانی شدن را فراهم ساخته است، اهمیت "اطلاعات" تا آنجاست که اگر اصطلاحات مارکس را به خدمت بگیریم، "ابزار تولید"، "ارزش مبادله" و "ارزش اضافه" همگی اطلاعات است. (ص ۲۶) حتی نویسنده در تأکید بر اهمیت اطلاعات از قول نویسندگان نشریه نژاد و طبقه نقل می‌کنند که:

اطلاعات جای پشتوانه طلا را

گرفته است. (ص ۷۰)

خلاصه آنکه، از نظر او، انسان از عصر صنعتی به عصر اطلاعاتی راه یافته است و در این دوره جدید، اطلاعات مهمترین نقش را در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

رجایی پیش‌بینی مارشال هریبرت مک‌لوهان، نظریه‌پرداز کانادایی را برای ما نقل می‌کند که چگونه پیشرفت ارتباطات، دهکده‌ای جهانی متشکل از بشر پراکنده در پنج قاره را ایجاد خواهد کرد. (ص ۲۷) از نظر او:

با ایجاد شبکه جهانی که چهارگوشه عالم را به هم مرتبط ساخت، این پیش‌بینی به تحقق پیوست و این فرایند را جهانی شدن نامیده‌اند. (ص ۲۷)

وی تأکید می‌کند که:

عصر اطلاعات و ارتباطات، ابزارهای دسترسی به این ارتباط را به دست داده و مهم‌تر از آن، از اهمیت مرزها فروکاسته است. جهان به راستی بر اثر انقلاب اطلاعاتی، به یک‌گوی (یعنی همان دهکده جهانی) تبدیل شده است. (ص ۲۸)

۲- انقلاب اطلاعاتی

اما چه شرایطی پدیده جهانی شدن را به وجود آورده است؟ از نظر نویسنده، علاوه بر پاره‌ای از شرایط سیاسی، اجتماعی و

پیروزی قطعی نظام سرمایه‌داری جهانی است: مطابق این دیدگاه، جهانی شدن به معنای ایجاد یک نوع همبستگی بیش از پیش اقتصادی و ادغام تمام اقتصادهای ملی در یک اقتصاد واحد و در محدوده بازار سرمایه‌داری است. (صص ۶۲-۵۹) جهانی شدن در رهیافت فرهنگی، به این معناست که تمام الگوهای معنایی موجود، یعنی الگوهای فکری معنابخش و همه نظام‌های ارزشی، ربط معنایی خود را از دست داده‌اند و هیچ نظام فکری و ارزشی به منزله حقیقتی مطلق تلقی نمی‌شود. به این اعتبار، جهانی شدن به معنای پایان یافتن عینیت و تأکید بر نقش فاعل شناسا (سوژه) در تعیین آن چیزی است که به منزله حقیقت تلقی می‌شود. با اصطلاحات متفکران به اصطلاح پست مدرنیست، شالوده‌شکنی و فروپاشی اتقان و قطعیت همه الگوها و پارادایم‌ها، و در یک کلمه نسبی‌گرایی را باید از عناصر اصلی قوام‌بخش پدیده جهانی شدن، براساس رهیافتی فرهنگی، تلقی کرد. (صص ۶۸-۶۳) رهیافت چهارم، که نویسنده آن را "رهیافت تندروانه دینی و دئیوی" می‌نامد، اساساً در برابر پدیده جهانی شدن مقاومت می‌کند و وجود چنین

بازی می‌کند. در جامعه نوین اطلاعاتی دانش (یعنی اطلاعات) از جمله کالاهای اصلی است که در بازار مبادله می‌شوند و درست همان‌گونه که سرمایه و کار عامل‌های اصلی را در جامعه صنعتی تشکیل می‌دادند، اطلاعات و دانش هم در جامعه اطلاعاتی امروزه همین کار را می‌کنند. (ص ۱۱۶)

۳- رهیافت کل‌گرایانه نسبت به پدیده جهانی شدن

براساس سنت رایج در تقسیم‌بندی زندگی به چهار حوزه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و دین، چهار رهیافت مختلف برای تبیین پدیده جهانی شدن برمی‌شمارند. این رهیافت‌ها عبارتند از: ۱- رهیافت سیاسی ۲- رهیافت اقتصادی ۳- رهیافت فرهنگی ۴- رهیافت‌های تندروانه دینی و دئیوی.

جهانی شدن در رهیافت سیاسی به معنای از بین رفتن یا تضعیف حاکمیت‌های ملی و رشد نظام‌های سیاسی لیبرال دمکراسی غربی است. (ص ۵۴) در رهیافت اقتصادی نیز جهانی شدن به معنای حذف مرزها، شکل‌گیری نظام اقتصاد جهانی، پیدایش شرکت‌های فراملیتی و چندملیتی و

تکیه می‌کنند، پرهیز دارد. او مدعی است که براساس همین رهیافت کل‌نگر خود، نه ایدئولوژی‌ها، جهان‌بینی‌ها و یا نوع خاصی از عقلانیت و نیز نه رهیافت خاصی از میان رهیافت‌های اقتصادی سیاسی، فرهنگی یا دینی، بلکه "تمدن" را به منزله واحد مطالعات خود در نظر می‌گیرد:

تمدن چارچوبی است گسترده، که نه تنها عامل‌های سنتی چون نهادهای سیاسی، قدرت نظامی و شعایر فرهنگی، بلکه عوامل اجتماعی معاصرتر، نظیر بوم‌شناسی، اقتصاد و الگوهای زندگی اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد. (ص ۵۰)

۴- ویژگی پدیده جهانی شدن

ویژگی این پدیده و این دوره تاریخی جدید را می‌توان وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، یا به تعبیر نویسنده کتاب "یک تمدن - تمدن‌های بسیار" دانست. او در این باره می‌گوید:

کتاب را با عنوان یک تمدن - تمدن‌های بسیار آغاز کردم، که ویژگی اصلی مرحله تمدنی جدید

پدیده‌ای را به رسمیت نمی‌شناسد. از نظر این گروه، در دوره جدید حادثه تازه‌ای روی نداده است و این دوره نیز:

صورت تازه‌ای از تمایز قدیم
حق و باطل یا به زبان انقلابی‌تر،
مستضعف و مستکبر، را بزرگ
کرده و رواج می‌دهد. (ص ۶۸)

وی مارکسیست‌ها و بنیادگرایان اسلامی، از جمله امام خمینی، را از جریانات و افرادی می‌داند که از رهیافت چهارم برخوردارند. این دو گروه، یعنی مارکسیست‌ها و بنیادگرایان اسلامی، هر دو نقاد پدیده جهانی شدن هستند. آنها معتقدند که حقیقت از آن ایشان است و راهی که حقیقت را با آن بیان می‌کنند، تنها راه درست است که نه تنها برای هم‌کیشانان بلکه برای کل بشریت نیز معتبر است. (ص ۶۹)

نویسنده کتاب می‌کوشد تا با تلفیق چهار رهیافت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی، به رهیافتی کل‌نگرانه به پدیده جهانی شدن دست یابد. (صص ۸۴ و ۸۵) او معتقد است که این رهیافت فراگیر از گرایش تقلیل‌گرایانه و نظریه‌هایی که برای تبیین همه پدیده‌های اجتماعی به علت واحدی

به‌زعم نویسندگان، پدیده جهانی شدن به پیدایش مرحله تازه‌ای در تمدن انسان، یعنی تمدنی جهانی حاوی تمدن‌های بسیار منجر شده است. (ص ۸۶)

۵- ارزیابی و ارزش‌گذاری پدیده جهانی شدن

علیرغم آن که نویسنده کتاب، از سه رهیافت خوش‌بینانه، بدبینانه و واقع‌بینی نقادانه نسبت به پدیده جهانی شدن سخن می‌گوید (صص ۱۶ و ۱۷) و قاعدتاً نحوه تلقی خود را نوعی واقع‌بینی نقادانه فرض نموده و می‌کوشد تا عباراتی نیز برای اثبات انتقادی بودن رهیافت خود نسبت به روند جهانی شدن بیان دارد و به پاره‌ای از چالش‌های موجود در برابر پدیده جهانی شدن اشاره کند، اما نمی‌تواند رهیافت خوش‌بینانه، حتی از نوع افراطی، خود را نهایتاً پنهان دارد. در سراسر کتاب این خوش‌بینی مفرط به روند جهانی شدن موج می‌زند. دلایل این خوش‌بینی و استقبال از روند جهانی شدن را، مطابق تلقی خود نویسنده، می‌توان در این دلایل جست‌وجو کرد: اولاً شبکه جهانی اطلاعات سبب شده است که داد و ستد اطلاعات به سهولت انجام پذیرد و این امر موجب افزون شدن

انسانی را به خوبی نشان می‌داد. عسنوانسی که نشان می‌دهد جهان‌گستری (پدیده جهانی شدن) چگونه تمدن‌های بسیاری را دربرمی‌گیرد، تمدن‌هایی که هر کدام از آنها می‌تواند شیوه جدید تولید را برحسب تعابیر خاص خود تعریف کند. (ص ۲۸)

او هم چنین این ویژگی را چنین بیان می‌کند:

پیشنهاد من این است که جهان‌گستری (جهانی شدن) مرحله تازه‌ای را که بر شیوه تولید اطلاعات مبتنی است، در تمدن بشر آغاز کرده است. این شیوه، برخلاف شیوه تولید صنعتی که یک جهان صنعتی مبتنی بر تجدد را ایجاد کرد، ظاهراً به سمت جهان تناقض‌نمای "یک تمدن - تمدن‌های بسیار" میل می‌کند، جهانی که در آن در خصوص مفروضات بسیاری اشتراک نظر دارند، اما هر یک از مفروضات جلوه‌های گوناگون پیدا می‌کند. (صص ۴۱ و ۴۲)

گروه‌ها و... باز شده است. در زمینه فرهنگ و اندیشه، انحصارطلبی طرح مدرنیته جای خود را به الگوی "چندفرهنگی" و به سرمشق روایت و قرائت داده است. به طور خلاصه، روند تحولات در آغاز هزاره جدید، زمینه‌ساز و فراهم آورنده امکانات و فرصت تازه و البته همراه با مخاطره است.
(صص ۱۳ و ۱۴)

نویسنده محترم آن چنان اسیر خوش‌بینی نسبت به "پدیده جهانی شدن" می‌باشد که فصل اول کتاب خود را "آفرینش نوین" و فراز نخست این فصل را "جهانی تازه در دست ساخته شدن" عنوان می‌نهد و در آنجا از ظهور جهانی تازه و عالمی نو خبر می‌دهد. (صص ۴۳-۳۱) وی صراحتاً بیان می‌دارد که:

انقلاب اطلاعاتی پیشقراول
عصر تازه‌ای است. (ص ۳۵)

از نظر او، اختراع شبکه جهانی اطلاعاتی (اینترنت):

نیرومندترین زمینه را برای ظهور انقلاب اطلاعاتی فراهم ساخت، شبکه جهانی پهنه تازه‌ای

اطلاعات و بهره‌رسانی به همه افراد درگیر در این شبکه جهانی می‌گردد. (ص ۱۳)
ثانیاً، برخلاف تولید تمدنی کشاورزی که به زمین وابسته بود و برخلاف تولید صنعتی که به سرمایه و مواد خام اتکاء داشت و این منابع، یعنی زمین، سرمایه و مواد خام، محدود و تمام شدنی هستند. تولید تمدنی اطلاعاتی به نبوغ، ابتکار و خلاقیت بشری وابسته است. نیروی کار از یک سو پایان‌ناپذیر است و از سوی دیگر، برخلاف سرمایه و زمین، معادله جمع جبری صفر بر آن حاکم نیست که مطابق آن نفع یکی، زیان دیگری باشد. (ص ۱۳)

ثالثاً، همان‌گونه که ذکر شد، ویژگی اصلی پدیده جهانی شدن، از نظر وی "پدیده تکثر" است. به این معنا که در دوره جدید و در مرحله جهانی شدن، راه برای بازیگری همه انسان‌ها، اقوام، جوامع و فرهنگ‌ها بازتر شده است.

بازیگری در عرصه عمومی، که قبلاً در انحصار دولت - ملت بود، به روی دیگر نهادهایی مثل جامعه مدنی، سازمان‌های غیردولتی،

این نقد به هیچ وجه خواهان بیان این امر نیست که در جهان ما و در رابطه میان جوامع با یکدیگر و با ظهور نوعی شبکه جهانی ارتباطات هیچ اتفاق تازه‌ای در عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و حتی تاریخی روی نداده است. حتی می‌توان گفت که به اعتقاد نگارنده "پدیده جهانی شدن" به اعتباری مهمترین، ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین مساله فکری، فرهنگی و فلسفی این است که کلیه متفکران و صاحبان اندیشه باید به آن پردازند. اصل ادعای این نقد عبارت است از اینکه:

اولاً، آنچه که عموماً در میان روشنفکران، سیاستمداران و مدیران اجرایی بسیاری از جوامع و مشخصاً در کتاب مذکور به منزله "پدیده جهانی شدن" تلقی شده است، درک عمیقی از این پدیده نبوده و این تلقی در سطح و در حول و حوش لایه‌های ظاهری پدیده جهانی شدن حرکت می‌کند.

ثانیاً، آن ارزیابی و ارزش‌گذاری که براساس این تلقی و درک نه‌چندان عمیق، از پدیده جهانی شدن، صورت گرفته است، تا حدود زیادی مبالغه‌آمیز می‌باشد تا آنجا که

را فرا روی آدمی گشود که تاکنون ناشناخته بود... و به این ترتیب، فضای لایتناهی در سراسر جهان برای بشریت گشوده شد. این خود مرحله تازه‌ای را در تاریخ بشر پدید آورد ... پیدایش اینترنت بشارت راه تازه‌ای در تفکر و مژده عالمی نو داد. (ص ۳۸)

نقد و بررسی

مدعای اصلی این نقد عبارت است از اینکه نویسنده معرّز معنا و تصویری نه‌چندان عمیق از پدیده جهانی شدن ارائه می‌دهند و ارزیابی ایشان و ارزش‌گذاری بیش از اندازه‌شان از آنچه که به منزله پدیده جهانی شدن، تلقی کرده‌اند به هیچ وجه منطبق با این معنا از جهانی شدن نیست، تا آنجا که در یک گفتمان فلسفی (و نه در گفتمان‌های رایج سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی یا ایدئولوژیک) باید گفته شود که این گونه ارزش‌گذاری‌ها از آنچه که در این کتاب و در میان خیل انبوهی از روشنفکران جامعه ما - به تبعیت از محافل فکری و دانشگاهی جوامع غربی - به منزله پدیده جهانی شدن تلقی شده است، چیزی جز هیاهو برای هیچ نیست.

دانش آموز مُحجبه در مدارس عمومی که سرانجام شورای دولت را به عنوان بالاترین تشکیلات اجرایی کشور به دفاع از حق این دانش آموزان وا داشت. ۶- از همه مهم تر، تیم برنرز - لی شبکه جهانی، یعنی ابتکاری فرارسانه‌ای بر پایه ساختار اینترنتی را برای تسهیم اطلاعات جهانی ابداع کرد.

یقیناً این رویدادها در نظر نویسنده محترم، از معانی نمادین برخوردارند و حکایت از پاره‌ای گشت‌های مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در تاریخ معاصر می‌کنند. با این وصف، تکیه بر این حوادث در آخرین دهه هزاره گذشته و به‌ویژه سال ۱۹۸۹ را به منزله نقطه عطف در شکل‌گیری گشت‌های مهم تاریخی فرض کردن، به خوبی نشان می‌دهد که ایشان به ریشه‌های تاریخی و عمیق‌تر پدیده جهانی شدن توجه نداشته و این پدیده را رویدادی مربوط به اواخر قرن بیستم می‌دانند. بی‌تردید این بحث که ما ریشه‌های تاریخی پدیده جهانی شدن را در چه دوره‌ای باید جست‌وجو کنیم، به تلقی ما از معنا و مفهوم "پدیده جهانی شدن" باز می‌گردد. به بیان ساده‌تر، عدم درک عمیق تاریخی نویسنده از پدیده جهانی شدن و عدم رجوع او به بنیان‌های

می‌توان این گونه ارزیابی‌ها از این پدیده را به منزله "هیاهو برای هیچ" دانست.

۱- عدم درک عمیق تاریخی از پدیده جهانی شدن

نویسنده محترم فاقد درک تاریخی عمیقی از پدیده جهانی شدن می‌باشد و عجیب است که علیرغم این ادعا که خود را برخوردار از نگرشی کل‌گرایانه می‌داند و "تمدن" را به منزله واحد مطالعاتی خویش برگزیده است، پدیده جهانی شدن را رویدادی مربوط به دهه‌های اخیر می‌داند؛ تا آنجا که سال ۱۹۸۹ را همان سالی می‌داند که به سبب زنجیره رویدادهایی که در این سال به وقوع می‌پیوندد، جهان با آفرینشی تازه روبه‌رو می‌شود: "زنجیره رویدادهایی که در آخرین دهه‌های هزاره به وقوع پیوسته، نشان داده است که احتمالاً با آفرینشی تازه روبه‌رو هستیم. تمام این رویدادها نقاط عطفی بوده که در سال ۱۹۸۹ اتفاق افتاد. این رویدادها عبارت بودند از: ۱- فروریختن دیوار برلین ۲- ارتحال امام خمینی (۱۳۶۸ ه. ش) ۳- قطع کمک‌های اتحاد شوروی به کوبا ۴- شکست دانیل ارتگسا، انقلابی سان‌دینیست از ویولتا چامورو ۵- به چالش کشیده شدن نظام آموزش غیردینی فرانسه از طریق دختران

سایبرنتیک (دانش کنترل و پردازش اطلاعات) می‌داند تا آنجا که دوره به اصطلاح جدید از تاریخ و تمدن بشری را دوره تمدن سایبرنتیکی اطلاعاتی دانسته است. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، آنچه که شرایط ظهور این دوره نوین جهانی را فراهم آورده، اختراع اینترنت و شکل‌گیری شبکه جهانی اطلاعات است.

آنچه که در بحث از پدیده جهانی شدن بسیار اهمیت دارد و نویسنده اصلاً به این نکته توجه نداشته، این است که ما نه با جهانی شدن بلکه با غرب‌زدگی جهانی روبه‌رو هستیم. آنچه که این روزها در ادبیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به منزله "جهانی شدن" تلقی می‌شود، در واقع ثمره و حاصل روند غرب‌زدگی جهانی است، روندی که از قرن‌ها پیش، حتی شاید بتوان گفت از زمان ظهور مابعدالطبیعه (متافیزیک) و تفکر مابعدالطبیعی در یونان آغاز شده است.

نویسنده محترم خود می‌پذیرد که:

هیچ دوره تاریخی مطلقاً تازه و

یا از بیخ و بن در تقابل با دوره

پیش از خود نیست. (ص ۱۱۸)

بر همین اساس، ایشان نیز قاعداً باید

عمیق‌تر وجودشناختی، معرفت‌شناختی، فکری و فرهنگی پدیده جهانی شدن، ناشی از تلقی خاصی است که از این پدیده دارد. به تعبیر دیگر، نویسنده در گفتمانی سیاسی که گفتمان چندان عمیقی نیست، به بحث از پدیده جهانی شدن پرداخته است بی‌آنکه بکوشد تا بحث خود را در چارچوب گفتمان‌های عمیق‌تری آرایه دهد. به همین دلیل است که ایشان علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده زیاد و حیاتی بحث پدیده جهانی شدن، در سطح حرکت کرده است. تا آنجا که ریشه‌های ظهور این پدیده را به حوادثی در دهه گذشته بازمی‌گرداند.

۲- عدم درک تمدنی مناسب از پدیده جهانی

شدن

اساسی‌ترین نقد اینجانب به کتاب مذکور، دو مورد تلقی نویسنده از معنا و مفهوم پدیده جهانی شدن است. علی‌رغم ادعای مطرح شده مبنی بر برخورداری از نگرشی کل‌گرایانه و رهیافتی تمدنی در فهم پدیده جهانی شدن - یعنی اخذ تمدن به منزله واحد مطالعاتی خویش - ایشان پدیده جهانی شدن را همان‌گونه که عنوان فرعی کتاب "وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی" نشان می‌دهد، در رشد دانش

گراییده است، اما به هیچ وجه با نویسنده محترم موافق نیستم که به راستی پدیده جهانی شدن به طرح مدرنیسم و تجددخواهی پایان داده است. سؤال این است که کجا می‌توان به نحوی رایج و همه‌جاگیر به زیر سؤال رفتن مفروضات طرح مدرنیته را مشاهده کرد؟ هنوز بشریت در همان عالم مدرنیته (عالم در معنای هایدگری لفظ) تنفس می‌کند و در قالب فکری حاصل از آن می‌اندیشد و سخن می‌گوید. هنوز این قالب فکری به نحو اساسی تغییر نیافته است.

۳- عدم درک دقیق غرب‌زدگی جهانی

آقای رجایی معتقدند هر چند که می‌توان تحولات چند سده گذشته را به غرب نسبت داد، اما نمی‌توان پدیده جهانی شدن را که یکی از نتایج رویدادهای چند سده گذشته است، به معنای غرب‌زدگی

تلقی کرد. ایشان چنین استدلال می‌کنند:

حتی اگر پدیده جهان‌گستری (جهانی شدن) از غرب آغاز شده باشد، عملاً به پدیده دیگری تبدیل شده است. همان‌طور که انقلاب کشاورزی دستاورد مستقیم

موافق باشند که پدیده جهانی شدن در استمرار مدرنیسم و طرح مدرنیته است. اما اختلاف بنده با ایشان در این است که: اولاً، ایشان معتقدند که در یکی دو دهه اخیر به خصوص با اختراع شبکه جهانی اطلاعات (اینترنت) همراه با پاره‌ای از حوادث سیاسی و اجتماعی دیگر، دوره تاریخی جدیدی شکل گرفته است که شدیداً مورد تردید است. این تردید به این معناست که به صرف تکیه بر پدیده اینترنت و نیز با توجه به پاره‌ای از حوادث سیاسی و اجتماعی که ایشان متذکر شده‌اند، نمی‌توان سخن از یک دوره تاریخی تازه به میان آورد. ثانیاً، ایشان به تبعیت از بسیاری، مدعی‌اند که:

جهان‌گستری (جهانی شدن) به

تاریخ، بدان سان که تجددخواهی

(مدرنیسم) برداشت می‌کرد، به

راستی پایان داد.

(صص ۱۲۵ و ۱۲۶)

بنده می‌پذیرم که این روزها، بیش از گذشته، در ایمان به طرح مدرنیته شک و تردید حاصل شده است و آن ایمان و امید گرم، پرشور، راسخ و پریقینی که در قرون ۱۸ و ۱۹ و در دهه‌های آغازین قرن بیست به این طرح وجود داشته، به یاس و سردی

تمدن‌های خاورمیانه و نتیجه کل میراث بشری بود و سپس عالم‌گیر شد، انقلاب صنعتی نیز ضمن اینکه ابتدا در غرب برآمد، در حال حاضر نیز عالم‌گیر شده است و دیگر مستولی خاصی ندارد.
(ص ۱۲ و ۱۳)

از نظر نویسنده محترم، تکثر و ظهور "یک تمدن - تمدن‌های بسیار" یکی از شاخصه‌های اصلی پدیده جهانی شدن است. این سخن به این معنا است که با پدیده جهانی شدن در این یکی دودهه اخیر ما شاهد شکل‌گیری یک تمدن واحد بشری در سطح جهان هستیم که در عین حال این تمدن واحد در درون خودش از تمدن‌های بسیار گوناگون بشری قوام یافته است، یعنی نوعی کثرت در وحدت و وحدت در کثرت. (ص ۲۸)

به نظر می‌رسد که نویسنده کاملاً از پدیده "غرب‌زدگی جهانی" غافلند. مراد اینجانب از "غرب‌زدگی"، سیطره عالم غربی بر همه عوالم است. در این سیاق، عالم نباید در معنایی جغرافیایی، یا به تعبیر دقیق‌تر در معنایی دکارتی، یعنی به منزله مجموعه‌ای از اشیا که بُعد و امتداد اصلی‌ترین ویژگی

آنها است، بلکه در معنایی وجودی و اگزستانسیالیستی، یعنی به منزله وصفی از خود انسان، باید فهمیده شود یعنی در همان معنایی که هایدگر از مفهوم "عالم" مراد می‌کند. براساس این تلقی غیردکارتی، عالم نه حاصل جمع اشیاء، بلکه به منزله وصفی از آدمی و حاصل تلقی آدمی از هستی، جهان، خود، نسبت خود با جهان حقیقت، معنا و مفهوم زندگی، مبنای ارزش‌ها و غیره است. لذا وقتی که ما برای مثال از عالم هنر یا عالم ورزش سخن می‌گوییم، مرادمان به هیچ وجه، مکان، منطقه یا جغرافیای خاصی نیست؛ بلکه منظورمان مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و مناسبات میان آدمیان بر اساس نحوه‌ای از طرز تلقی‌ها و رویکردهاست که در مجموع چیزی به عنوان عالم هنر یا عالم ورزش را شکل می‌دهد. شما نمی‌توانید محل، شهر یا کشور خاصی را به منزله عالم هنر یا عالم ورزش تلقی کنید. شما می‌توانید آمریکایی، اروپایی، آسیایی، مسلمان، هندو، مسیحی و ... باشید و به عالم هنر نیز تعلق داشته باشید و یا می‌توانید کارمند یکی از بزرگترین گالری‌های آثار هنری باشید بی‌آنکه به عالم هنر تعلق داشته باشید. درست است که در

اکهارت مسیحی غربی از عالم مشترکی برخوردارند.

براساس این نحوه تلقی از غرب به منزله یک عالم، به خوبی می‌توان این امر را مشاهده کرد که چگونه ملل، اقوام، فرهنگ‌ها و حتی ادیان گوناگون، درون عالم واحد غربی زندگی می‌کنند و اعتقاد به "غرب‌زدگی جهانی" در معنای "سیطره و هژمونی عالم غربی" بر دیگر عوالم دارند؛ که البته این نکته به هیچ‌وجه به معنای انکار وجود تفاوت‌های ملی، قومی، فرهنگی و دینی نیست.

به همین دلیل، نقد اساسی در این است که نویسنده رابطه "پدیده جهانی شدن" و "غرب‌زدگی جهانی" را درنیافته و به هیچ‌وجه به این نکته التفات نداشته‌اند که چگونه در دوره جدید همه فرهنگ‌ها ماده خامی برای پذیرش صورت عالم غربی شده است، بی‌آنکه این سخن، ضرورتاً به معنای انکار وجود ادیان و فرهنگ‌های گوناگون در دل حیات جامعه بشری معاصر باشد. به بیان دیگر، بر خلاف این نظر نویسنده معزز که کثرت‌گرایی را ویژگی عملی دوره جدید جهانی شدن برمی‌شمارند (ص ۳۰)، به هیچ‌وجه

عالم هنر می‌توانید از هنرهای گوناگون، فرضاً هنر چینی، ایرانی، اسلامی، هندی و غیره سخن بگویید، اما در انواع این هنرها مشترکاتی وجود دارد که آنها را به عالم هنر و نه فرضاً به عالم سیاست یا عالم اقتصاد مربوط می‌سازد.

از نتایج و لوازم این گونه تلقی، این است که شما می‌توانید به یک فرهنگ واحد یا یک کشور واحد و یا یک دین واحد اما به دو یا چند عالم متفاوت تعلق داشته باشید. فرضاً همه ایرانی‌ها از عالمی مشترک برخوردار نیستند و یا تمام مسلمان‌ها در عالم واحدی به سر نمی‌برند. در قالب مثال، عالم مرتضی مطهری با عالم سهراب سپهری، علیرغم آنکه هر دو ایرانی هستند یکی نیست، آن چنان که علی‌رغم اینکه مرجع تقلید نامدار مرحوم بروجردی و معلم انقلاب، مرحوم شریعتی، هر دو مسلمان بودند اما در عالم مشترکی زندگی نمی‌کردند.

از سوی دیگر، می‌توان به دو فرهنگ، دو کشور، دو دین و حتی به دو زبان مختلف تعلق داشت و به عالم مشترک و یگانه‌ای دلبسته بود. برای مثال، شاید بتوان نشان داد که ابن عربی مسلمان آندلسی با مایستر

شکست و عقب‌نشینی جنبش‌ها و مقاومت‌های ایدئولوژیک یا ماقبل مدرن در برابر سیطره روزافزون ارزش‌ها و جهان‌بینی دوره مدرن است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را در جهت شکل‌گیری یک دوره جدید تاریخی تفسیر کرد.

باید توجه داشت که وقتی از رابطه "پدیده جهانی شدن" و "غرب‌زدگی جهانی" سخن می‌گوییم، به‌هیچ‌وجه مراد این نیست که از "تئوری توطئه" حمایت کرده و یا فرضاً پدیده جهانی شدن را مرحله تازه‌ای از امپریالیسم بدانیم، بلکه سخن این است که انقلاب اطلاعاتی و شکل‌گیری شبکه جهانی اطلاعات اینترنت نیز در همان عالم غربی صورت گرفته و این رویداد تکنولوژیک به‌هیچ‌وجه منجر به خروج ما از این عالم نمی‌شود.

نویسنده تلویحاً و به نحوی ناخواسته و ناآگاهانه به غرب‌زدگی جهانی اشاره دارند:

جهان‌گستری (جهانی شدن)

مرحله تازه‌ای را که بر شیوه تولید اطلاعات مبتنی است، در تمدن بشر آغاز کرده است. این شیوه، برخلاف شیوه تولید صنعتی که یک جهان صنعتی مبتنی بر تجدد را

نمی‌توان معتقد بود که با شکل‌گیری پدیده جهانی شدن، تمدن‌های بسیاری در دل یک تمدن واحد انسانی، وجود دارند. تعبیر صحیح‌تر آن است که گفته شود علی‌رغم وجود یاد و خاطره‌ای از تمام فرهنگ و تمدن‌ها و علی‌رغم وجود پاره‌ای از ظواهر گوناگون فرهنگی در جامعه جهانی بشری، عالم غربی بر تمام عوالم دیگر غلبه و سیطره یافته است و هر چیزی از جمله ارزش‌ها، مبانی و رهیافت‌های گوناگون قومی، ملی، فرهنگی و حتی دینی، عمدتاً و البته نه در همه موارد در دل این عالم و براساس اصول و مبانی این عالم معنا و تفسیر می‌شود.

همه حوادثی که نامبرده به منزله حوادثی نمادین برای ظهور یک گشت و گسست تاریخی و ظهور یک دوران جدید تاریخی تلقی کرده‌اند، چیزی جز همان سیطره و غلبه روزافزون روند غرب‌زدگی جهانی نیست. فروریختن دیوار برلین، قطع شدن کمک‌های اتحاد شوروی به کوبا و اساساً فروپاشی امپراتوری شوروی و شکست دانیل ارتگا در برابر جریانات محافظه‌کار و بورژواالیبرال نیکاراگوئه و ... همه و همه اتفاقاً رویدادهای نمادینی از

عالم است. ایشان اظهار می‌دارند که:

در برابر پدیده جهانی شدن، سه
راه در پیش روی ماست؛ تسلیم،
اعراض و بازیگری نقادانه.
(صص ۱۴ و ۱۶)

اما سؤال این است که در بازیگری
نقادانه، مبانی نقد ما کدام است. نویسنده
بیان می‌دارد کسانی که شرایط گفتمان را
تعریف می‌کنند تعیین کننده، روند جریان
آینده امور خواهند بود. (ص ۱۸۰) تمام
سخن نیز همین است که گفتمان، شرایط
گفتمان و قوانین بازی در این عصر به
اصطلاح جدید یعنی عصر جهانی شدن،
همان گفتمان و قوانین بازی پیشین است.
زمانی ما می‌توانیم از ظهور تمدنی جدید و
حادثه‌ای نوین دم زنیم که این گفتمان غالب،
در سطح جهانی مورد چون و چرا و تغییر
قرار گرفته باشد.

۴- کدامین آفرینش نوبنیاد؟

نویسنده محترم معتقدند که پیدایش
اینترنت، بشارت راه تازه‌ای در تفکر و مژده
عالمی نو داد. بدین ترتیب، وضعیت بشری
در پایان هزاره، از تعبیر ابن‌خلدون
"آفرینش نوبنیاد" متأثر شده است. (ص ۳۹)

ایجاد کرد، ظاهراً به سمت جهان
تناقض نمای "یک تمدن - تمدن
بسیار" میل می‌کند، جهانی که در
آن، در خصوص مفروضات بسیاری
اشتراک نظر هست، اما هر یک از
مفروضات جلوه‌های گوناگون پیدا
می‌کند. (صص ۴۱ و ۴۲)

تمام سخن همین است که امروزه به
دلیل سیطره عالم غربی، "در خصوص
مفروضات بسیاری، اشتراک نظر هست."
زمانی ما می‌توانیم از پیدایش جهانی تازه
سخن بگوییم که در خصوص این
مفروضات به نحوی گسترده و عمومی
شک و تردید حاصل شده باشد. انقلاب
اطلاعاتی نه تنها حاصل شک و تردید در
این مفروضات نیست، بلکه اساساً درون
همین عالم غربی و براساس مفروضات
بنیادین این عالم شکل گرفته و خود حافظ
همین مفروضات است.

تردیدی نیست که پدیده جهانی شدن و
انقلاب اطلاعاتی و شکل‌گیری شبکه
جهانی ارتباطات، موانع مادی را از سر راه
تأثیر و تأثر فرهنگی برداشته است. اما
گفتمان عالم غربی، هنوز هم یگانه گفتمان
حاکم در رابطه میان آدمیان در چهارگوشه

اصطلاح جهان سوم است که از حیث این شیفتگی نیز فرق و فاصله چندان زیادی میان روشنفکران و بخش عظیمی از توده‌های این جوامع وجود ندارد.

دلیل دوم استقبال روشنفکران از روند جهانی شدن ناشی از شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در کشورهای جهان سوم است. به دلیل وجود استبدادهای خشن سیاسی در کشورهای جهان سوم و به دلیل انحصاری بودن همه اطلاعات در دست دولت‌ها و به دلیل وجود کنترل شدید و کامل بر روند اطلاع‌رسانی در این جوامع، شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات می‌تواند روشنفکران این کشورها را تا حدودی - اگر چه نه به نحوی عمیق و ریشه‌ای، بلکه صرفاً به لحاظ روانی - از این استبداد برهاند و این شبکه می‌تواند به راحتی اطلاعات فراوانی را به نحو بسیار آسانی در اختیار آنان قرار دهد. برای مثال، این روشنفکران می‌توانند از طریق اینترنت به راحتی با گروه‌های اپوزیسیون و سایت‌های اطلاع‌رسانی آنها ارتباط برقرار کنند، بی‌آنکه هیچ‌گونه خطر سیاسی آنها را تهدید کند. یا آنها به راحتی می‌توانند در سایت‌های مختلف به خواندن لطیفه‌هایی بپردازند که

و شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات، زمینه‌ساز و فراهم آورنده امکانات و فرصت تازه و البته همراه با مخاطره است. (ص ۱۴)

این شیوه سخن گفتن درباره روند جهانی شدن، از یک نوع موضوع خوش‌بینانه افراطی نسبت به روند جهانی شدن برمی‌خیزد و آن را تحت لوای "واقع‌بینی نقادانه" مطرح می‌کند. این موضوع خوش‌بینانه افراطی نه تنها در کتاب ایشان، بلکه در میان اغلب روشنفکران و نیز در بخش عظیمی از توده‌های کشورهای به اصطلاح جهان سوم، از جمله در ایران، به خوبی احساس می‌شود.

این موضع‌گیری خوش‌بینانه نسبت به روند جهانی شدن و یا با آغوش باز به استقبال روند جهانی شدن رفتن، در اکثر جوامع جهان سوم از جمله در ایران، به دو دلیل خاص بازمی‌گردد:

دلیل اول، شیفتگی شدید نسبت به ارزش‌های مدرنیسم و نهضت روشنگری، و شکست همه چارچوب‌های فکری ایدئولوژیک، اعم از مارکسیسم یا غییرمارکسیسم، سکولار یا دینی و تقدس‌زدایی از تمام ارزش‌های ماقبل مدرن در میان اکثریت افراد جامعه در کشورهای به

می‌دهد؟ ایشان از "امکانات و فرصتی تازه" سخن می‌گویند که با روند جهانی شدن در اختیار ما قرار گرفته است. اما مراد ایشان از مفاهیمی چون "امکان" و "فرصت" چیست؟

بی‌تردید شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات (اینترنت)، "امکانات" جدیدی را در اختیار ما می‌گذارد اما هیچ "امکان" جدیدی را در فراروی ما قرار نمی‌دهد. باید توجه داشت وقتی که ما از "امکان" یا "امکانات" سخن می‌گوییم، گاه مرادمان ابزارها، لوازم و تجهیزاتی است که می‌توانیم آنها را برای تحقق پاره‌ای از اهداف و خواسته‌ها به کار ببریم. در واقع کلمه امکانات، در اینجا معادل واژه Facilities در زبان انگلیسی است. اما گاه مرادمان از امکانات، راه‌ها، افق‌ها و مسیرهای تازه‌ای از تفکر و زیستن است که آدمی می‌تواند آنها را برگزیند و یا از آنها روی گرداند. در این مورد، "امکانات" معادل با ترجمه کلمه انگلیسی Possibilities است. البته اینترنت امکانات جدیدی (به معنای Facilities)، یعنی لوازم و ابزار پیشرفته‌ای را برای برقراری ارتباطات در زندگی ما در اختیارمان قرار می‌دهد و استفاده از این ابزار نیز ضروری است، همان‌گونه که از همه

مردم و یا گروه‌های مخالف درباره اشخاص و یا درباره اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کشورشان بیان می‌کنند. به این ترتیب، دیگر هیچ حکومت استبدادی نمی‌تواند همه چیز و همه کس و یا همه اطلاعات را کنترل کند. به همین دلیل، یکی از دلایل شیفتگی و استقبال روشنفکران و توده‌های جهان سوم از شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات را باید عارضه‌ای احساسی و عاطفی دانست که ناشی از خشم و بی‌زاری نسبت به استبدادهای موجود سیاسی و اجتماعی در این کشورها است. اما بی‌آنکه این سخن به معنای توجیه یا دفاع از هرگونه استبداد باشد، مسأله این است که آیا استبداد یگانه و مهمترین معضل جوامع بشری است؟

آیا به راستی، آن‌گونه که آقای رجایی و بسیاری از روشنفکران و حتی توده‌های عوام ما می‌اندیشند، روند جهانی شدن، یعنی شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات، شکل‌گیری اقتصاد جهانی، غلبه روزافزون ارزش‌های لیبرال دموکراسی، از بین رفتن قداست‌ها و بی‌ارزش شدن همه ارزش‌ها و ناپدید شدن همه مرزها و حریم‌ها برای ما بشارت راه تازه‌ای در تفکر و مزده عالمی نو

انتظارش به سر می‌برد، قابلیت جاری شدن در این لوله‌کشی شبکه‌ای در دهکده جهانی را دارد؟ به راستی چگونه می‌توان آن ندای خاموش و تقدیرسازی را که از اعماق روح آدمی برمی‌خیزد در این شبکه جاری ساخت؟ آنچه که نویسنده محترم به منزله فراهم‌سازی شرایط جهانی شدن برمی‌شمارد - همان‌گونه که عنوان فرعی کتاب، یعنی "وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی"، نشان می‌دهد - رشد دانش سبیرنتیک است. تا آنجا که ایشان تمدن جدید را تمدنی اطلاعاتی و سبیرنتیکی می‌دانند. آنچه که می‌تواند برای ما راهگشا باشد و ما را از حالت انفعال محض خارج کرده و در عرصه جهان به منزله یکی از بازیگران فعال قرار دهد، نه پیوستن به بازی گردآوری و خرید و فروش داده‌ها بلکه ورود به ساحت "تفکر" است. اما، چنان‌که هایدگر گوشزد می‌کند، در عصر ما تفکر به سبیرنتیک، یعنی به دانش گردآوری و پردازش اطلاعات، افول کرده است. اینجانب کاملاً با این بیان "وایزن‌ام" موافقم که انقلاب رایانه‌ای انفجار بی‌معنایی است. برخلاف بیان پرشور نویسنده کتاب مذکور که از ظهور "عصری تازه"، "عالمی نو" و

مظاهر و دستاوردهای تکنولوژیک بهره می‌جوییم. اما این دستاوردهای جدید ابزاری و تکنولوژیک هیچ "امکان جدیدی" (در معنای Possibility)، به معنای افق جدید تفکر، تفسیر جهان و فهم جایگاه آدمی در عالم، اندیشیدن درباره حقیقت و معنای زندگی در اختیار آدمی قرار نداده است. اساساً یک چنین انتظاری نیز بی‌معناست. آری، ما به واسطه اینترنت، به راحتی می‌توانیم در هر لحظه با هر گوشه دنیا ارتباط برقرار کنیم. اما به راستی ما در این ارتباط چه می‌کنیم؟ چنان‌که پاره‌ای از آمارها نشان می‌دهد، بیشترین استفاده از شبکه جهانی ارتباطات، برای تجارت و دلالتی و یا برای گپ زدن از طریق اینترنت می‌باشد. دهکده جهانی شبکه‌ای اطلاعاتی است که چهارگوشه عالم از طریق این شبکه به یکدیگر وصل شده‌اند. اما در دوره ما و در عصر حاکمیت ارزش‌های مدرنیسم، در دل کویری که ماکره خاکش می‌نامیم، هنوز "کاریزی" زده نشده تا به سرچشمه‌های زلال آب پاک و حیات‌بخش آن دست یابیم تا در این لوله‌ها جاری شود. ما باید به این پرسش بیندیشیم که آیا اساساً آن آب حیاتی که عطش جگرسوز بشر دوران ما در

است که ما ایرانیان، در برابر غرب قرار گرفته‌ایم و براساس این پیش‌فرض، سخن براین است که ما نسبت به غرب چه موضع و رهیافتی را باید اتخاذ کنیم.

آری، اگر "پدیده جهانی شدن" به منزله پدیده‌ای سیاسی و فرضاً در معنای گسترش حکومت‌های لیبرال دمکراسی فهم شود و یا اگر ما آن را پدیده‌ای اقتصادی و فرضاً در معنای گسترش شرکت‌های چندملیتی تلقی کنیم، آنگاه شاید بتوان از جامعه ایرانیان به منزله واحدی سیاسی و اجتماعی سخن گفت که به روند رشد روزافزون حاکمیت‌های لیبرال - دمکراسی و یا سیطره همه جاگیر قدرت‌های اقتصادی - امپریالیستی جهان، پاسخ مثبت یا منفی می‌دهد. به تعبیر دیگر، براساس رهیافتی سیاسی و اقتصادی به پدیده جهانی شدن، می‌توان از ما "ایرانیان" در برابر "غرب" سخن گفت و این پرسش را طرح کرد که ما در برابر پدیده جهانی شدن چه می‌توانیم بکنیم؟ اما اگر ما پدیده جهانی شدن را نه رویدادی مربوط به یکی دو دهه اخیر، بلکه حادثه‌ای بدانیم که مشخصاً با ظهور مدرنیسم آغاز شد و اگر ما پدیده جهانی شدن را نه براساس رهیافتی سیاسی و

"آفرینشی نوین" سخن می‌گوید، هنوز در دوران ما انسان و عالمی تازه ظهور نیافته است. حادثه عالم‌سوز و عالم‌ساز زمانی روی می‌دهد که درک جدیدی از جهان، انسان و حقیقت صورت گیرد و ما هنوز چشم انتظار ظهور یک چنین درکی هستیم، بی‌آنکه به آن دست یافته باشیم.

۵- ما و جهانی شدن

درواقع یکی از اهداف نویسنده کتاب و اکثر کسانی که در ایران به بحث از پدیده جهانی شدن می‌پردازند، پاسخ به این پرسش است که ما ایرانیان، با این روند چه نسبتی داریم؟ به تعبیر دیگر، ما ایرانیان در این فرایند چه می‌توانیم بکنیم؟ نویسنده این نکته را تکرار می‌کند که در برابر پدیده جهانی شدن، سه راه در پیش‌روی ماست. "تسلیم، اعراض و بازیگری نقادانه". (صص ۱۴ و ۱۶) ایشان ما ایرانیان را به بازیگری نقادانه در برابر روند جهانی شدن دعوت می‌کنند. اما همه مباحثی که در حوال و حوش نحوه رویارویی ما با پدیده جهانی شدن صورت می‌گیرد و هر سه موضع‌گیری "تسلیم، اعراض و بازیگری نقادانه" نسبت به روند جهانی شدن، جملگی مبنی بر این پیش‌فرض

جماهیر شوروی و بسیاری از دول اقماری آن را از جهات بسیاری می‌توان مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. اما به اعتقاد من، یکی از دلایل این فروپاشی را باید در ماهیت اندیشه مارکسیسم جست‌وجو کرد. مارکسیسم به منزله یکی از ایدئولوژی‌های شکل گرفته در قرن نوزدهم، به نقدی بسیار جدی از نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غرب پرداخت. اما این نقد در دل عالم غربی صورت گرفت. به تعبیر دیگر ایدئولوژی مارکسیسم، به دلیل تعلق داشتن آن به عالم غربی، یعنی سهم بودن آن در همه ارزش‌های بنیادین عصر روشنگری و دوران مدرنیسم، مثل باور به عقل‌گرایی جدید غربی، سکولاریسم، اومانیزم، علم‌گرایی، اسطوره‌زدایی و تقدس‌زدایی از عالم، نهایتاً به اضمحلال و مستحیل شدن این جریان در دل عالم غربی منتهی شد. عین همین تجربه دقیقاً در مورد ما ایرانیان صادق است. به اعتقاد من، حاصل بیش از یک ربع قرن مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک ما با غرب، به چیزی جز رشد شتابان سکولاریسم و غلبه همه ارزش‌های دوران مدرن بر ارزش‌های سنتی و در یک کلمه، به چیزی جز سیطره روزافزون عالم غربی بر

اقتصادی، بلکه با رهیافتی فلسفی درک کنیم و اگر پدیده "جهانی شدن" را به منزله "غرب‌زدگی جهانی" یعنی سیطره عالم غربی بر سایر عوالم تلقی کنیم، آنگاه خواهیم دانست که عالم ما نه در برابر "عالم غرب" که خود بخش و جزئی از این عالم است. آن چه که ما را دچار این توهم درباره "هویت خود" ساخته است و هنوز از تقابل "خود" و "غرب" سخن می‌گوییم، ناشی از یک توهم است. آن چه که موجب شکل‌گیری این توهم شده است، نزاع سیاسی و ایدئولوژیک ما با غرب است، بی‌خبر از آن که با سیاست و ایدئولوژی، حتی اگر این ایدئولوژی رنگ و بویی اسلامی به خود گرفته باشد، نمی‌توان به نزاع با "عالم غرب" پرداخت.

در تاریخ معاصر، یقیناً هیچ ایدئولوژی‌ای به اندازه مارکسیسم و هیچ قدرت سیاسی‌ای به اندازه اتحاد جماهیر شوروی سابق و دول اقماری آن به نزاع سیاسی و ایدئولوژیک در برابر نظام‌های سیاسی و اقتصادی غرب نپرداخته است. اما نتیجه بیش از ۷۰ سال مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک با نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غرب چه بود؟ فروپاشی اتحاد

توانایی‌های ما را، در وجود تفرقه در میان ما ایرانیان می‌دانند:

مروری بر آن‌چه که در سده گذشته بر ما رفته است، دلالت بر این دارد که مردم این سرزمین به جای تحقّق بخشیدن به توانایی‌های خود به جان هم افتاده و با دست خود نیروهای خود را هدر می‌دهند. (ص ۱۷)

اما غافل از این امر هستند که تفرقه و نابسامانی ما ایرانیان در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی علت نبوده، که خود معلولی است که آن را باید حاصل نابسامانی در "عرصه تفکر" دانست. در ادامه همین حرکت در سطح است که ایران را به اعتبار نسبت جمعیتی، کشوری جوان می‌داند و "نسل جوان" کشورمان را بزرگترین سرمایه کشور تلقی می‌کند و به دلیل وجود همین "توده عظیم جوان" است که ایشان ایران را کشوری می‌دانند که برای بازیگری در عصر جهانی شدن دارای توانمندی بالقوه است. (ص ۱۸) اما این نوع سخن گفتن‌ها صرفاً یک نوع رجزخوانی سیاسی است. آن‌چه که جوانان یا اساساً کل افراد یک جامعه را جهت می‌بخشد، سطح

حیات فرهنگی و اجتماعی ما نینجامد. ما در برابر "عالم غرب" باید از "عالم خود" برخوردار باشیم. اما امروزه وجود یک چنین عالمی غیر از "عالم غرب"، نه در ایران و نه در هیچ کجای دیگر - البته نه در پاره‌ای از افراد بلکه در سطح یک قوم و یک ملت - مشاهده و احساس نمی‌شود.

نویسنده کتاب می‌گوید که:

ایران می‌تواند بازیگری مهم در عرصه آینده جهان‌گستر (جهانی شدن) باشد. (ص ۱۷)

و معتقد است که ما در برابر این روند جهانی شدن متفعل بوده و بالفعل کار چندان زیادی نمی‌توانیم بکنیم. به همین دلیل می‌نویسد که "کشور ما واحدی بالقوه قدرتمند و آماده برای بازیگری جهانی است." اما دلایل از قوه به فعل در نیامدن نیروها و توانایی‌های ما را در چه چیز و در کجا باید جست‌وجو کرد؟

نویسنده محترم نیز مانند بسیاری، در پاسخ به این پرسش و در آسیب‌شناسی خود از موقعیت کنونی ما ایرانیان، در سطح حرکت کرده و به لایه‌های عمیق‌تری از بحران‌ها و مسائل ما دست نمی‌یابد. ایشان دلیل این از قوه به فعل در نیامدن نیروها و

دعوت به رجعت به گذشته نیست. چراکه اساساً چنین رجعتی به گذشته امکان پذیر نیست. هم چنین، به هیچ معنا قصد این مقاله این نبوده است که پدیده انقلاب اطلاعاتی و شکل گیری شبکه جهانی اطلاعات را نادیده گرفته و یا از فواید و سودمندیهای ابرازی آن بکاهد. بلکه سخن بر سر این است که ما باید برای این پدیده و نیز برای پاره‌ای از رویدادهای سیاسی و اقتصادی، ارزشی هم‌شان خودشان - و نه بیش از آن - قایل شویم و اینترنت را به چشم یک نجات‌بخش ننگریم و تصور نکنیم که شبکه اطلاعاتی جدید و یا روند جهانی شدن به‌طور کلی به ظهور انسان و عالمی نو و به قول آقای رجایی به "آفرینشی نوین‌یاد" منتهی خواهد شد و نیز نپنداریم که سیبرنتیک و دسترسی به حجم عظیم اطلاعات می‌تواند جانشینی برای "تفکر" باشد. بر همین اساس، به اعتقاد اینجانب، تبلیغ این رهیافت که شکل‌گیری شبکه اطلاعاتی جدید و روند جهانی شدن انسان و عالمی نو آفریده است فریادی بی‌معنا و هیاهویی برای هیچ است.

تفکر و یا به تعبیر دقیق‌تر "خودآگاهی جمعی و تاریخی" آن جامعه است. جوانان ما برای آنکه تبدیل به یک قدرت بالفعل و کارآمد سیاسی و اجتماعی کشور شوند نیاز به یک "ایمان" دارند، اما به اعتقاد اینجانب "ایمان" و رفتارهای دینی جوانان ایرانی تا حدود زیادی متحول شده است. به همین دلیل، در حال حاضر جوانان ما تا رسیدن به مرز آن‌چه که آقای رجایی آن را بازیگری نقادانه در صحنه جهانی می‌نامد فاصله زیادی دارند، چراکه بخشی از آنها خود عامل فشار بر جامعه، حکومت و دولت برای تن دادن و تسلیم شدن به روند غرب‌زدگی جهانی در آمده‌اند. درنتیجه، درحالی‌که حکومت جمهوری اسلامی ایران در برابر ارزش‌ها، آرمان‌ها و اندیشه‌های هیچ یک از گروه‌های سیاسی و اجتماعی مخالف و یا حتی رقیب خود خم به ابرو نیاورد و بدانها اعتنایی نکرد، ولی در برابر ارزش‌های این سیل عظیم "تسل جوان"، هویت‌جوی ما که از مسایل و بحران‌های بسیار زیادی در عذاب است، تحت فشار سنگین قرار گرفته و خواهد گرفت.

در آخر، لازم است یادآوری کنم که محتوای این نقد به هیچ‌وجه به معنای



پڙهه ښکاري ځاي ځانسان او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني